

به اوضاع سرو سامان خواهد داد و مفاد آن را دگرگون خواهد ساخت. ولی من سرخورده شده‌ام؛ زیرا حتی این اتفاق هم نیفتاده است. فکر می‌کنم اسرائیلی‌ها بدرستی به بی‌کفایتی عرفیات و جایگاه وی در مخیله فلسطینی‌ها که او را قادر می‌سازد به عنوان نوعی مأمور محلی با قدرت بسیار محدود و روبه زوال در غزه و اریحا انجام وظیفه کند، پی برده‌اند. مخالفت‌هایی که با بیانیه اصولی می‌شود نیز پایه و اساسی ندارد و این باعث ناامیدی است. بیانیه اصولی موجب تحکیم اشغالگری اسرائیل با رضایت فلسطین شده است. در واقع، حاکمیت، کنترل آب، امنیت، روابط خارجی و حق و تودر همه مسائل مربوط به مناطق خودمختار به اسرائیلی‌ها واگذار شده است. بیت المقدس، شهرکها و راهها، بدون هیچ محدودیتی، در دست آنها باقی مانده است. مردم تلاش نکردند تا چاره دیگری بیندیشند. بدین ترتیب، اکنون در بین مردم فلسطین چهار دسته وجود دارد: گروه بزرگی از فلسطینی‌ها خاموش و سرخورده، گروهی حامی قرارداد، گروهی در انتظار بهبود اوضاع و گروهی که با روند مذکور و عرفات مخالف است، ولی یکپارچه نیست. نظرخواهی عمومی انجام نشده و تنها چند

نمادها در برابر محتوا: یک سال پس از بیانیه اصولی،

مصاحبه با ادوارد سعید

ادوارد سعید، استاد زبان انگلیسی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا و صاحب کتابهای متعدد مانند شرق گرایی (۱۹۷۸)، مسئله فلسطین، (۱۹۷۹)، فرهنگ و امپریالیسم (۱۹۹۳) و ویژگی‌های روشنفکر: مجموعه سخنرانی‌های ۱۹۹۳ در ریت (۱۹۹۴) است. مجموعه مقالات سیاسی او، سیاست خلع ید: مبارزه برای تعیین سرنوشت فلسطینیان، را نیز به تازگی انتشارات پانتئون منتشر کرده است. او از ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۱، عضو شورای ملی فلسطین بود. مصاحبه زیر را معین ربانی، نویسنده و پژوهشگر فلسطینی مقیم اروپا در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۴ در آمستردام با وی انجام داده است.*

ربانی: یک سال از امضای بیانیه اصولی اسرائیل - فلسطین در خصوص ترتیبات خودگردانی موقت در واشنگتن می‌گذرد. انتظارات اولیه شما از این موافقت نامه و پیامدهای آن تا چه حد تحقق یافته است؟

سعید: من نسبت به نتایج این موافقت نامه چندان خوشبین نبودم، هر چند می‌پنداشتم تلاش فلسطینی‌ها همگانی‌تر انجام خواهد گرفت و این قرارداد بد را بهتر خواهد کرد،

* Journal of Palestine Studies, Winter 1995, pp. 60-72.

طومار به امضا رسیده است. در نتیجه، هم اکنون، احساس سردرگمی و بدبینی فراگیر شده است.

فکر می‌کنم آنچه بیش از هر چیز مردم را ناامید کرده، نرسیدن کمک‌های مالی است. البته، انتظار چنین وضعی را داشتیم، هر چند وعده‌های فراوانی داده شده بود. من در نخستین مقاله طولانی خود، یعنی «صبح روز بعد»، نوشتم که همه حرف‌ها درباره سرازیر شدن دلار، اجرای طرح‌های عمرانی، سرمایه‌گذاری و کار برای همه توهمی بیش نیست؛ زیرا بیشتر در بسیاری از نقاط جهان ثابت شده بود که این ترتیبات فقط خواب و خیال است.

ویانی: چنین به نظر می‌رسد که مخالفت با بیانیه اصولی از دو طریق امکان پذیر است: یا باید مذاکرات فراگیر و ملی را با رهبری فلسطین به منظور واداشتن آن به تغییر برنامه و انجام اصلاحات آغاز کرد یا خود را به عنوان جناح مخالف نهادین ساخت و حتی هدفی بلندپروازانه تر را در پیش گرفت و رهبری کنونی را برکنار نمود. ولی به نظر می‌رسد که هیچ یک از این اتفاقها نمی‌افتد. شما، به عنوان یکی از اعضای مخالف، مایلید اوضاع چگونه باشد؟

سعید: فکر می‌کنم دست کم یکی از اینها رخ داده است. از اکتبر ۱۹۹۳، من با شماری از فلسطینی‌های ساکن کشورهای

دیگر - ملی‌گرایان و میهن پرستان واقعی فلسطینی - که متقاعد شده بودند بیانیه اصولی معامله بدی است، ولی باور داشتند که این تنها چیزی است که می‌توانیم به دست آوریم و بنابراین، باید به عرفات کمک کنیم، همکاری کرده‌ام. ما چندین طومار امضا کردیم و خراستار اصلاح رویه ساف (سازمان آزادی بخش فلسطین)، به کار گماردن افراد شایسته‌تر، ایجاد نهادها و غیره شدیم. ولی افسوس که جریان فرستادن طومار - که همه بی‌فایده بود - همچنان ادامه دارد.

پس از آن، بر اساس مدارکی که گردآوری کردم، به این نتیجه رسیدم که دستگاه رهبری سرسخت و اصلاح‌نشدنی است. آنها نه تنها به سخنان یکدیگر گوش نمی‌دهند - عرفات و ابومازن (محمود عباس) و ابرعلا (احمد قریع) اکنون نه فقط با یکدیگر حرف نمی‌زنند، بلکه علاقه‌ای هم به شنیدن سخن دیگران ندارند. آنها فقط به تثبیت موقعیت و قدرت مسخره خود علاقه مندند.

بنابراین، من فکر می‌کنم اولین اقدام مخالفان تهیه برنامه‌ای منسجم برای واداشتن رهبران ساف به کناره‌گیری است. آنها را باید وادار به استعفا کرد. همکاری نکردن با آنها نخستین گام ضروری است، همان‌گونه که انتفاضه شکلی از عدم همکاری با اقتدار اشغالگران اسرائیلی بود. به یاد آورید که

شهرک بیت ساحور در کرانه غربی از پرداخت مالیات به مأموران اسرائیلی خودداری کرد. اینک ما به چنین چیزی نیاز داریم؛ زیرا ما نه تنها هنوز با اسرائیل اشغالگر می‌جنگیم، بلکه در واقع با نگهدارنده آن - ساف - نیز مبارزه می‌کنیم که نخستین جنبش‌هایی بخش ملی تاریخ می‌باشد که برای نگهداشتن نیروی اشغالگر با آن موافقت نامه امضا کرده است. از این رو، به نظر من وظیفه همه فلسطینی‌ها عدم همکاری با اقتداری است که جانشین اشغالگران اسرائیلی شده و حتی شایستگی این را هم ندارد.

مهم‌ترین نگرانی ساف امنیت است. عرفات در جمع آوری زباله از خیابانهای غزه موفق نبوده، ولی ۵ سازمان اطلاعاتی تشکیل داده که همه جاسوسی یکدیگر را می‌کنند. فکر می‌کنم این دیگر بی‌عدالتی است. او روزنامه‌ها را می‌بندد، مردم را وادار به سکوت می‌کند و غیره. نتیجه آن شده که وضعیت نامطلوب دوران اشغال، اگر نه بدتر، همچنان باقی مانده است. چند هفته پیش، یعنی یک روز پس از امضای موافقت‌نامه انتقال قدرت، ژنرال دنی روچیلد طی اظهاراتی گفت: «ما در کرانه غربی و نوار غزه، هنوز هم قدرت واقعی به شمار می‌رویم.» هنگامی که خبرنگاران پرسیدند پس اسرائیل به فلسطینی‌ها چه داده است، او پاسخ داد: «ما این حق را به آنها

دادیم تا خدمات در اختیار مردم خود بگذارند.» معنای واقعی واگذاری قدرت همین است؛ و ساف حتی از عهده این مسئولیت محدود هم بر نمی‌آید.

روایتی: جالب است که شما اولویت مخالفان را در دریافتن با رهبری فلسطین، نه گفتگو در خصوص بیانیه اصولی، می‌دانید. آیا این بدان معناست که شما بیانیه اصولی را به عنوان واقعیتهای اجتناب‌ناپذیر می‌پذیرید؟

صحید: نه لزوماً. من تنها فکر می‌کنم که اقتدار ملی فلسطین (PNA)، کارگزار فلسطینی مسئول اجرای موافقت‌نامه، جای پیشین مسئولان اشغالگر اسرائیل را گرفته است. مردم باید از همکاری با آنها، حتی به صورت انتخابی، سرباز زنند. به عنوان نمونه، می‌توان پذیرفت که آموزش فلسطینی‌ها همچنان بر عهده فلسطینی‌ها باشد. ولی تا هنگامی که اقتدار ملی فلسطین نقش نیروی امنیتی را برای اسرائیلی‌ها بازی می‌کند و فلسطینی‌ها را بازداشت می‌نماید، چون اسرائیلی‌ها گفته‌اند بازداشت شوند (مانند موارد متعددی که تاکنون رخ داده است)، مردم نباید با آنها همکاری داشته باشند. این هم نه بدان معناست که فقط بگوییم: «من همکاری نمی‌کنم»، باید بگوییم، همچون دوران انتفاضه، شورای عالی برای برآوردن نیازهای عمومی تشکیل شود.

به اعتقاد من، اولویت باید همین باشد. دومین مورد، اصلاح بیانیه اصولی است. برای این اقدام به فلسطینی های بیشماری نیاز است که در کرانه غربی و نوار غزه زندگی نمی کنند و حقوقشان نفی شده است. فکر می کنم شرکت دادن آنها در روند مذکور به نحوی مؤثر و حائز اهمیت است؛ زیرا آنها می توانند مسائلی چون بیت المقدس، شهرکها و حقوق بازگشت به میهن و ادعای غرامت را مطرح کنند. فراموش نکنید که مبارزه فلسطینی ها از خارج آغاز شد. مردم ساکن اسرائیل و سرزمینهای اشغالی همواره زندانی بوده اند و این وضع دگرگون نشده است. از این رو، بخشی از این مسئله باید از خارج حل شود.

سومین نکته که حائز اهمیت است موضوع غرامت می باشد. یکی از گیج کننده ترین جنبه های قرارداد این است که هیچ اشاره ای به پرداخت نوعی غرامت از سوی اسرائیل نشده است. اسرائیلی ها نه تنها جامعه فلسطینی را در ۱۹۴۸ به طور کامل نابود کردند، بلکه در دوران بیست و هفت سال گذشته، اقتصاد کرانه غربی و نوار غزه را از بین بردند. با وجود این، غرامتی از آنها خواسته نشده است. عراقی ها چند هفته کویت را اشغال کردند و سالهای سال باید خسارت مالی آن را پردازند. بنابراین، اسرائیلی ها را نیز باید وادار به پرداخت

غرامت کرد. درست است که ما خیلی ضعیفیم، ولی از ۱۹۸۲، این رهبری تلاشی برای بسیج مردم یا منابع در دسترس خود نکرده است. نلسون ماندلا بیست و هفت سال در زندان بود، ولی همچنان نسبت به اصول اعتقادی خود پایدار مانده است. او از طریق کنگره ملی آفریقا که کاملاً در تبعید یا زیرزمینی بود، توانست مبارزه ای بین المللی را رهبری کند و روند حوادث را تغییر دهد. ما هرگز چنین نکرده ایم، فکر می کنم کاری است که باید انجام دهیم.

رئاسی: با توجه به آنچه در یک سال گذشته رخ داده و دیدگاههای شما نسبت به آن، چگونه این تضاد آشکار را توجیه می کنید که شما سالها از حامیان و هواداران شناسایی ساف، بریژه یاسر عرفات، از سوی آمریکا بودید و اکنون از متقددان آن به شمار می روید؟

سعید: می پنداشتم عرفات نماینده واقعی ملت فلسطین است و نقشی والاتر از یک شخص را داراست. از این رو، همواره در غرب آشکارا از او برای حمایت از آرمان ملی فلسطین پشتیبانی می کردم. در واقع، ساف نهاد ما بود و از آن به عنوان نماینده مردم فلسطین دفاع می کردم. من از عرفات تا هنگامی آشکارا حمایت می کردم که او - بریژه در غرب - به عنوان نماد اندیشه ملی گرایسی فلسطین مورد حمله قرار

می گرفت، ولی کار من نیست که از شخص یا روشهای او دفاع کنم.

در مورد روابط خود با عرفات و رهبری فلسطین باید بگویم من هرگز مشاور نزدیک آنها نبوده‌ام. من به چند لحاظ از آنها فاصله زیادی داشتم. آنها را هنگامی می دیدم که به بیروت و سپس تونس و قبل از آن به امان می رفتم، این روابط همواره انتقادی بود. هرگز تلاش نکردم تا چیزی از عرفات بگیرم. بیش از هر چیز علاقه مند بودم تا او را وادارم ماهیت غرب، بویژه آمریکا، را درک کند - که هیچ شناختی از آن نداشت. می کوشیدم او را به آنچه پیشتر گفتم (نیاز به مبارزه و نیاز به سازمان دهی) متقاعد سازم.

همچنین کوشیدم آنها را وادارم که چندان بر حمایت دولت آمریکا اتکا نکنند. ولی شکست خوردم؛ چون سرانجام آنچه آنها می خواستند هم آغوشی با جیمز بیکر و جرج بوش بود. آنها فکر می کردند بزرگترین دستاوردهایشان این است که وزیر خارجه آمریکا با آنها گفتگو کرده است. ولی او پیش از آنها با من گفتگو کرده بود. من در ۱۹۷۹ ونس، وزیر خارجه وقت آمریکا، را ملاقات کردم. از آنجا که در آمریکا زندگی می کردم، همه را می شناختم و به همه دسترسی داشتم. در ۱۹۸۸، همراه ابراهیم ابواللغد با شولتس ملاقات کردم. ساف دستور چنین دیداری را نداده بود. آنچه ما به

شولتس و سپس، ابواللغد به عرفات گفت بر آنها تاثیر نگذاشت.

از نظر من درخصوص مسئله فلسطین در ایالات متحده آمریکا و به طور کلی در غرب مسئله اپوزیسیون، نه نظام، مطرح است. لذا ما باید با طرفداران خود ارتباط برقرار کنیم. اما رهبری هرگز به این موضوع علاقه ای نشان نداد. از پاییز ۱۹۸۹، هنگامی که مصاحبه ای طولانی با روزنامه کویتی القبس کردم، آشکارا به منتقد اعمال آنها مبدل شدم.

در تابستان ۱۹۹۱ که در آستانه کنفرانس مادرید می کوشیدم استراتژی فلسطینی و درخواست واقعی فلسطینی ها از آمریکایی ها را در کنفرانس تشریح کنم، به این واقعیت پی بردم که آنها تنها می خواهند پذیرفته شوند. آنها خواهان مبارزه و برابری نیستند. آنها فقط می خواهند «مرد سفید» آنها را بپذیرد، همین و بس. شگفت زده شدم. در همان زمان از رهبری بریدم و دیگر رابطه ای با اعضایش نداشتم. از بحث با آنها پرهیز کردم؛ چون بیفایده بود. این رهبری چیزی است که فرانتس قانون «پوست سیاه، نقاب سفید» می نامید. آنها بغایت خواهان سفید بودن هستند. مبارزه ما برای این نیست. ولی حتی پیش از گسستن، روابط من با آنها همواره منتقدانه بود - دوستانه ولی منتقدانه.

روانی: آیا می‌توانید به موضوع دیگری که از زمان امضای بیانیه‌ی اصولی در آثار خود به آن اشاره کرده‌اید، یعنی آنچه «انضباط در جزئیات» نامیده‌اید، و دیدگاه خود در مورد اینکه رهبری فلسطین فاقد چنین انضباطی است، بیشتر بپردازید؟

سعید: مفهوم «انضباط در جزئیات» را به بهترین وجه می‌توان در این حکایت کوتاه تشریح کرد. در مذاکراتی که از اسلو به قاهره منتقل شد، همه‌ی اسناد، آمار و حتی نقشه‌هایی که مورد استفاده قرار گرفت را اسرائیلی‌ها تهیه کرده بودند. ساف نتوانست حتی یک برگ اطلاعات ارائه کند که آن را از منابع اسرائیلی استخراج نکرده باشد؛ و مثلاً همه اینها به سرزمین ما مربوط بود! منظور من از انضباط در جزئیات همین است. اگر می‌خواهید با دشمنان خود - اسرائیل دشمن ماست - مذاکره کنید به نقشه‌هایی نیاز دارید که خود تهیه کرده باشید. ما به یک استراتژی بویژه در مورد بیت المقدس، نیاز داریم که اسرائیلی‌ها بتدریج آن را بپذیرند. شعار تاریخی آنها «قطعه‌ی زمینی دیگر، بزی دیگر» است. از لحاظ تاریخی، فلسطینی‌ها هرگز استراتژی متقابلی نداشته‌اند.

جغرافیادانی هلندی به نام یان دی یونگ در بیت المقدس به سر می‌برد که اسنادی درباره‌ی کارها و نقشه‌های آنها (اسرائیلی‌ها) در اختیار دارد. همه می‌توانند به آنها مراجعه

کنند. ولی رهبری فلسطین هنوز هیچ واکنشی نسبت به آن نشان نداده است. شهرک‌های یهودی نشین، همراه با شبکه‌ای از راه‌ها روبه گسترش است. و بیشتر آنها را کارگران فلسطینی می‌سازند. ما هرگز یک استراتژی برای جلوگیری از مشارکت نیروی کار فلسطینی در مصادره‌ی زمینهای خود نداشته‌ایم.

طی سالهایی که با این رهبری آشنایی داشته‌ام، آنها هرگز در مورد تهیه‌ی استراتژی سیستماتیکی که هر جزء آن بخشی از گانیک از کل باشد، بصیرت یا جدیت نداشته‌اند. باید افرادی را برای تهیه‌ی استراتژی واقعی برگزید که برای پول کار نکنند، بلکه خود را وقف آزادی نمایند. ولی این رهبری به آزادی علاقه‌ای ندارد، آزادی که به کوشش و انضباط در جزئیات نیاز دارد و در آن، هر وجب‌خاکی که آزاد شود از اصول کلی (مانند بیانیه‌ی اصولی امضا شده در واشنگتن) اهمیت بیشتری دارد. ما به نسل کافی نیاز داریم تا برای مبارزه‌ی جدید آموزش ببینند.

من نمی‌پذیرم که سرنوشتم به عنوان یک فلسطینی مانند آفریقایی‌ها یا سرخپوستان آمریکایی قرن نوزدهم رقم زده شود - که در آن هنگام، مرد سفید چند جواهر بدلی به رئیس قبیله می‌داد و می‌گفت: «خب، تو اکنون رهبری، ولی قدرت واقعی از آن ماست.» ما باید احساس برابری کنیم،

معتقد باشیم که می توانیم در زمینه های فنی و علمی با آنها رقابت نماییم و بدانیم که از چه سخن می گوئیم - که اطلاعاتی را در اختیار داریم که تنها از آن ماست. تابستان گذشته از تشکیل ۲۰۰ کمیته تخصصی در کرانه غربی و غزه برای بررسی مسائلی چون آوارگان و آب و زمین و غیره سخن به میان آمد، ولی هنوز نتیجه ای ارائه نشده است. تنها یک نفر، آن هم عرفات، تصمیم می گیرد و او هم مردی است بدون تحصیلات عالی که حتی نمی تواند یک نشریه خارجی را بخواند و گیج و پریشان حواس است و بر ملتی شش میلیون نفری حکومت می کند که دارای بیشترین تعداد پزشک، وکیل، مهندس و روشنفکر در خاورمیانه و منطقه است. این مایه شرمساری است.

عرفات می گوید ما به رایین اعتماد داریم. ولی واقعیت این است که از زمان امضای بیانییه اوضاع وخیم تر شده است. اسرائیلی ها نه تنها می خواهند هر آنچه داریم را تصاحب کنند - و در واقع کرده اند - بلکه قصد دارند ما را در برابر جهانیان نیز تحقیر نمایند. در مدتی که از زمان امضای بیانییه اصولی می گذرد، آنچه بیش از هر چیز ظالمانه به نظر می رسد این است که رایین و دارو دست اش، که هیچ تغییر بنیادی نکرده اند، به مردان صلح و بصیرت و شجاعت و غیره شهرت یافته اند. در حالی که در تمام

این مدت به سیاستهای خود براساس نظریه همیشگی پست بودن فلسطینی ها ادامه داده اند. اجرای این قرارداد به گونه ای تجسم این دیدگاه است؛ چون ما را به آنها وابسته می کند - ما بی اختیاریم، قدرت واقعی به آنها تعلق دارد و آنان همه چیز را بهتر از ما درک می کنند. آنها حتی افرادی را تحقیر می کنند که موافقت نامه را امضا کرده اند - مانند عرفات که در غزه بازرسی بدنی شد. مذاکره کنندگان فلسطینی حتی نمی توانند اجازه عبور از غزه به اریحا، تا فاصله ۹۰ مایلی، را از اسرائیلی ها بگیرند. این رهبری همه اینها را پذیرفته چون «مهم نیست». ولی همه اینها اهمیتی فراوان دارد.

گویی این موافقت نامه باران رحمت است، در حالی که تنها امتیازی که اسرائیلی ها دادند این بود که ساف را به عنوان نماینده ملت فلسطین مورد شناسایی قرار دهند. عرفات در کاخ سفید پذیرفته شده است. ولی امروز در آمریکا، ساف هنوز سازمانی تروریستی محسوب می شود. ما هنوز پشیزی از آمریکا دریافت نکرده ایم. تنها به دلیل جابجایی چند سرباز در غزه به مناسبت ورود عرفات در اول ژوئیه، آمریکایی ها ۱۸۰ میلیون دلار بر کمک خود به اسرائیل افزودند. اما چیزی عاید ما نشد. دیدگاه حاکم این است که ما باید هر چیزی را که می دهند، بپذیریم. ولی من اصلاً

نمی توانم چنین چیزی را درك کنم.

نجابت و غرور داشته باشد - همراه دیگر رهبران و مذاکره کنندگانی که در این فرایند پیرامونش را گرفته بودند - خواهد گفت: «دیگر بیش از این کاری از دست ما بر نمی آید.» به نظر من، ما به یک همه پرسی نیاز داریم.

ریاستی: مسئله دمکراسی طی سالهای گذشته در تقدم قرار داشته است. به نظر می رسد اکنون که ساف عملاً در سرزمینهای اشغالی فلسطین مستقر شده، عامل اساسی در هر برنامه اصلاحی برگزاری انتخابات و همه پرسی هاست. در همان حال، آیا فکر نمی کنید که انتخابات در سرزمینهای اشغالی فلسطین، حتی اگر آزاد، عادلانه و کاملاً دموکراتیک باشد، باعث درحاشیه قرار گرفتن بیشتر جوامع فلسطینی در تبعید خواهد شد؟

سعید: این کاملاً درست است. فکر می کنم در مورد اهمیت انتخابات «آزاد و باز» اغراق شده باشد. نخست، فکر نمی کنم در وضعیت کنونی اصلاً انتخابات آزادی صورت گیرد؛ چون ارتش اشغالگر اسرائیل و اقتدار ملی فلسطین وجود دارند که دومی قدرت و اختیارش از اشغالگران اسرائیلی ناشی شده است. همچنین در حال حاضر تنها انتخاباتهای موجود عرفات و ساف از یکسو و مسئولان اشغالگر اسرائیلی از سوی دیگر هستند.

ریاستی: در واکنش ابتدایی خود درباره بیانیه اصولی گفته بودید که شناسایی ساف از سوی اسرائیل را نباید کم اهمیت تلقی کرد. ولی دیدگاههای کنونی حاکی از آن است که ساف بیشتر به نمادها، نه محتوا، می پردازد.

سعید: کاملاً درست است. آیا می دانید آنها در شب پیش از امضای موافقت نامه چهارم مه درباره چه نکاتی گفتگو می کردند؟ بر اساس گزارش رسانه های گروهی بریتانیا و به گفته یکی از دوستان حاضر در جلسه، عرفات می خواست بداند آیا چهره اش بر تمبرهای پست نقش می بندد؟! آنچه برای او اهمیت داشت، این بود. یکی از دوستانم در کمیته اجرایی ساف در آن زمان به من گفت در جریان مذاکرات اسلو بین ابرعلا، مذاکره کننده اصلی فلسطینی و اسرائیلی ها، عرفات تنها به چیزهایی علاقه مند بود که مربوط به شخص او می شد. از این رو، نمادها بر محتوا برتری داشتند. پذیرش چنین قرارداد بی معنایی ننگین است. او در حالی وارد اریحا شد که هلیکوپتری اسرائیلی از او محافظت می کرد. آیا می توانید احساس زندانیان فلسطینی را درك کنید که می دیدند «رهبر اعظم» را اسرائیلی ها محافظت می کنند؟ اوضاع ما این گونه است. به همین دلیل است که فکر می کنم اگر عرفات ذره ای

من از جمله فلسطینی های لیبرال آمریکایی زده ای نیستم که اکنون در این کشور و دیگر کشورها پراکنده اند و همه مسئولیت برقرار نشدن دموکراسی را به گردن عرفیات می اندازند. منظور من این است که عرفیات بخشی از یک تشکیلات دموکراتیک نیست. اسرائیلی ها به او ماموریت داده اند تا از امنیت آنها محافظت کند. بنابر این، در این وضعیت برگزاری انتخابات دموکراتیک معنا ندارد.

دوم، همان طور که گفتید، اگر این فرایند فلسطینی های ساکن دیگر کشورها را دربرنگیرد، باعث در حاشیه قرار گرفتن بیشتر آنها خواهد شد. کاملاً موافقم. به همین دلیل، ما به سرشماری تشکلهای فلسطینی ها، صرف نظر از اینکه کجا هستند، در کرانه غربی و نوار غزه، داخل اسرائیل، لبنان یا جاهای دیگر، نیاز داریم. تعجب می کنم که چه طور هنوز چنین کاری صورت نگرفته است. در واقع، تا هنگامی که چنین نهادهای سیاسی پدید نیایند نمی توان انتظار دموکراسی داشت. با صدور فرمان از بالا دموکراسی برقرار نمی شود. در چنین صورتی، همه چیز به مسخره گرفته می شود. بنابراین، من هرگز از انتخابات به عنوان نوشداروی همه دردها جانبداری نکرده ام. در سوریه، مصر و عراق انتخابات برگزار شده است. این کشورها را

دموکراتیک توصیف کرده اند که در آنها همه می توانند رای بدهند و غیره و غیره. ولی منظور آنها چیست؟ ما به فرهنگ دموکراسی نیاز داریم، نه نمایشهای مسخره به ظاهر دموکراتیک که هر از چندگاه به اجرا در می آید و از پیش همه مسائل را حل می کند.

ویائی: در مورد جوامع فلسطینی در تبعید به نظر می رسد که دشمنی نسبت به حضور آنها در چند کشور خسار جزی از سوی حکومتهای مربوطه یا قشرهایی از جامعه، یا هر دو، افزایش یافته است. دیدگاه شما در این خصوص چیست؟

سعید: یکی از دستاوردهای ساف در دهه های پیش از صدور بیانیه اصولی یکپارچگی ملت فلسطین بود، یعنی ما چه در ناصره، نابلس، بیروت یا نیویورک زندگی می کردیم، خود را یک ملت می پنداشتیم. اکنون، این احساس ناپدید شده و جوامع فلسطینی بی پناه (مانند آنها که در لبنان به سر می برند) با دشمنی حکومتهای میزبان - که تا حدودی هم نمی توان مقصرشان شناخت - روبه رو شده اند. لبنان کشوری بی ثبات است، این گونه می گیرند، و تلاش برای دادن خدمات شهروندی به ۴۰۰ هزار فلسطینی برای آنها غیر قابل تصور است. هم اکنون، در اردن، مسئله تابعیت مضاعف فلسطینی های دارای گذرنامه های اردنی مطرح است.

با امضای موافقت نامه اسلو، ساف ناگهان این روند را متوقف کرد و فلسطینی ها را متوجه اندیشه ای جدید کرد که قرار بود بر پایه بازگشت تدریجی فلسطینی ها و سپس، فشار بر اسرائیل برای اصلاح «قانون بازگشت» استوار شود. البته، آسان نیست، ولی می توان این کارها را کرد؛ چون بخشی از مذاکرات را دربرمی گیرد. اسرائیلی ها مهارت ویژه ای در وادار کردن سرکوبگران گذشته به پرداخت غرامت به دلیل جنایات آنها دارند. آنها تاکنون بیش از ۴۰ میلیارد دلار از آلمانی ها غرامت گرفته اند. آنها از لحاظ اخلاقی یا به هر دلیل دیگر، حق ندارند به ما بگویند گذشته را فراموش کنیم و برای کاری که بر ضد آنها کرده ایم، پوزش بخواهیم، و ما طرفی هستیم که باید غرامت پردازیم.

باید تلاشی جمعی صورت پذیرد. چیزی که از آن سر در نمی آورم و مرا بشدت ناراحت کرده این است که طی یک سالی که از امضای بیانیه اصولی می گذرد ما در خارج از فلسطین حتی نتوانسته ایم یک انجمن تشکیل دهیم. پس، مشکل فلسطینی های مقیم کشورهای دیگر مشکل رهبری یا نبود رهبری است و اینکه از نظر بسیاری افراد این مشکل همراه با احساس ناامیدی و پریشانی فقیرترین و محروم ترین قشرها - یعنی اکثریت جامعه - به بدترین وضع ممکن حل

نشده است.

اینک، وقایعی که در ساف در شرف تکوین است، بر اساس آنچه شنیده ام این است که کشمکش بین عرفات که باید طبق موافقت نامه در نوار غزه بماند و دفتر ساف در تونس در جریان می باشد. به نظر می رسد که فاروق قدومی، رئیس بخش سیاسی ساف و عضو بلندپایه آن در تونس، در صدد ترویج این نظریه برآمده که عرفات می تواند خود را با اقتدار ملی فلسطین در کرانه غربی و نوار غزه، برحسب شرایطی که اسرائیل وضع کرده مشغول کند - او چاره دیگری ندارد - ولی این به معنای متعهد کردن بقیه ساف با دفاتر و سفارتخانه هایش و چند نهاد دیگر، و مهم تر از همه، پایتختش، نیست. او استدلال می کند که ما باید بتوانیم از بقایای ساف برای بسیج دوباره و پیشبرد فرایندی استفاده کنیم که در اواخر دهه ۶۰ آغاز شد. شاید همه امیدها بر باد نرفته باشد.

ریانی: برخی از منتقدان شما موضعتان را از آن روز می کنند که معتقدند شما بدیل دیگری ارائه نمی دهید. می دانم در نوشته های خود به این موضوع اشاره کرده اید، ولی آیا می توانید در این خصوص، با توجه به بدیل های پیش از امضای موافقت نامه و دیگر بدیل های امروز (یک سال پس از آن) توضیحاتی ارائه کنید؟

سعید: بدیل دیگری مانند کمپ دیوید نیز وجود داشته است. من از جمله افرادی، چون بعضی از اعضای رهبری ساف، بوده‌ام که گفته‌اند: «ما در آن نقش نخواهیم داشت.» پرسشی که مایلیم از عرفات و دارو دسته‌اش پس از امضای بیانیه اصولی کنم این است: «چرا همه بدیل‌های دیگر را که ما از آنها آگاهی داریم، رد کردید و این یکی را پذیرفتید؟» در اینجا، اصل جوابگویی مطرح است. این افراد هرگز مجبور نشده‌اند برای اقدامات خود که یکی پس از دیگری به فاجعه انجامیده حساب پس دهند. به واقع، سؤال مربوط به انواع بدیلها را باید از آنها، نه من، کرد، این نکته اول. نکته دوم اینکه من سیاستمدار نیستم. من از چگونگی ساخت رهبری جدید و دیگر مسائل اطلاعی ندارم. اینها مسائلی مربوط به جامعه است، نه مربوط به افرادی که در جایی روی صندلی لم داده‌اند و می‌گویند: «خب، چنین چیزی باید اتفاق می‌افتاد.» من هرگز به این اعتقاد نداشته‌ام. ولی نیاز به بالا بردن سطح مشارکت به نحوی که مردم احساس کنند کاری برای پیشبرد آرمان ملت ما انجام می‌دهند، امری است که مورد توجه من قرار دارد. با شجاعت می‌گویم که شاید ۸۰ درصد فلسطینی‌ها در کرانه غربی و نوار غزه، داخل اسرائیل یا خارج آن، احساس مشارکت نمی‌کنند، بلکه فکر

می‌کنند کنار گذاشته شده‌اند. ولی تنها راه جلوگیری از آن، ابراز وجود و نقش داشتن در امور روزمره است. یکی از راههای مشارکت، طرحهای توسعه سرزمینهای اشغالی مانند طرح خودیاری است که از خارج تامین مالی می‌شوند و به نهاد سازی اختصاص دارند. ولی بیشتر طرحها زیربنایی نیستند. به عنوان نمونه، طرح «سازندگی صلح» به ریاست ال گور، معاون رئیس جمهور آمریکا، را در نظر بگیرید که شمار زیادی از بازرگانان عرب و اسرائیلی را نیز دربرمی‌گیرد. آنها چه می‌سازند؟ هتل. آنها می‌خواهند کارخانه آب معدنی و تاسیسات جهانگردی بسازند. از ساختن فرودگاهی در غزه حرف می‌زنند. آیا به واقع ما به اینها نیاز داریم؟ نباید به فکر بازسازی خانه‌ها و بخشهایی از بیت المقدس یا ساختن بخشهایی از آن باشیم که هنوز برای طرحهای عمومی در دسترس است؟ ما نتوانسته‌ایم با پول فلسطینی و بسرای آرمان ملی حتی یک طرح عمومی را در بیت المقدس به اجرا گذاریم. کرانه غربی و نوار غزه با مسائل بهداشتی روبه‌رو هستند. بعلاوه مسئله آموزش و بهسازی مطرح است. اینها مسائلی هستند که به راه حل نیازمندند. ولی فکر نمی‌کنم «رهبر اعظم» که می‌آید و می‌گوید «این کار را بکنید و آن کار را نکنید»، دست

به چنین اقداماتی بزنند. فکر می‌کنم مردم خود باید به فکر چنین کارهایی باشند.

ریائی: نسل شما در آغاز شکل‌گیری جنبش ملی معاصر فلسطینی و سپس در دوران درخشش بین‌المللی آن در سالهای پس از ۱۹۶۷ حضور فعال داشت. تعجب می‌کنم که چگونه پس از یک ربع قرن، شما همچنان بلندپروازی‌ها، آرمانها و آرزوهای را مشاهده می‌کنید که برانگیزنده شما بودند. آیا هرگز فکر می‌کردید که در موقعیت کنونی قرار بگیرید؟

سعید: نه. به شما گفتم که بینش اصلی من در دوره ۲۵ تا ۳۰ سال گذشته این بوده است که ما هنوز نتوانسته ایم. بگذارید این طور تشریح کنم، موفقیتها مشهودند: نهادها، ساف، احساس بیداری ملی و غیره. درباره شکستها هم که حرف زدیم.

ولی یکی از چیزهایی که مرا آزار می‌دهد این است که ما هم مانند بیشتر اعراب - شاید این جنبه فرهنگی داشته باشد - تنها به بقا، استواری و «صمود» فکر کرده ایم. ما هرگز به پیروزی واقعی، که مقررله ای کاملاً متفاوت است، نیندیشیده ایم. پایداری برای از دست ندادن چیزی بسیار اهمیت دارد و تا حدودی ما پایدار مانده ایم. ما به رغم همه محرومیتها و فشارها و اعلامیه اصولی و غیره به صورت ملت فلسطین باقی مانده ایم. بیداری ملی فلسطینی یک واقعیت است.

ولی ما نتوانسته ایم ساز و کار، روش یا سیاستی را اتخاذ کنیم که به تبدیل مالکیت زدایی به مالکیت دوباره یا تبدیل شکست و باخت - که تاریخ واقعی ۴۰ سال گذشته بوده است - به چیزی در حد پیروزی واقعی، انجامد. آنچه مرا نگران می‌کند، همین است. چرا ما نمی‌توانیم مانند بازرگان موفق فلسطینی فکر کنیم که شرکتی تاسیس می‌کند و سردهایش را می‌برد و چیزی پایدار خلق می‌نماید. یا مانند روشنفکری فلسطینی که به پژوهش می‌پردازد و کتاب ارزنده ای ارائه می‌دهد. این امری اثبات شده است. ولی در سطح ملی، همه نهادهای ما بدون استثنا حدود ۱۰ سال می‌پایند و سپس از بین می‌روند و ما دوباره آغاز می‌کنیم. کار ما دوباره کناری و شروع کردن از صفر شده است. سؤال این است که چرا ما به پایداری و استواری بسنده کرده ایم و چرا به تعریف واقعی چیزی نمی‌پردازیم، طرز فکری شبیه همان شعار «قطعه زمینی دیگر، بزی دیگر».

ریائی: یعنی انضباط در جزئیات؟

سعید: بله. نمی‌دانم چرا این را گم کرده ایم. در زندگی خصوصی بسیاری از ما این نکته وجود دارد، ولی در جمع غایب است. رهبران ما چنان احساس سرخوردگی و انفعال می‌کنند که یکی از آنها پس از اسلو به من گفت ما مجبوریم این

واقعیت را بپذیریم که آنچه از اسرائیل می‌گیریم، همانی است که او داده، در غیر این صورت، چیزی نصیب ما نخواهد شد. چرا؟ چه بر سر اراده و آرمان ما آمده است؟ در معادلات خود هرگز اینها را به حساب نیاورده ایم. نمونه دیگری که فکر مرا بخورد مشغول داشته ذکر می‌کنم. در ۱۹۹۱، اندک زمانی پس از آزادی ماندلا به آفریقای جنوبی رفتم - فکر می‌کنم نخستین فلسطینی بودم که به آنجا سفر کرد - و نلسون ماندلا و والتر سیسولو (Walter Sisulu) را دیدم. به آنها گفتم: «چه اتفاقی افتاده، شما تروریست، تبعیدی و زندانی بودید؟» آنها پاسخ دادند:

«اول، ما هرگز اصول خود را زیر پا نگذاشتیم و آنچه را برایش می‌جنگیدیم تغییر ندادیم. دوم، ما تلاش خود را بر بعد بین‌المللی متمرکز ساختیم؛ و آن موفقیت بین‌المللی ما در سلب مشروعیت آپارتاید به مردم داخل کشور امید ادامه مبارزه می‌داد.»
برعکس، ما اکنون چیزی بیش از مسخره‌ای بین‌المللی نیستیم. هنگامی که فلسطینی‌ها عرفات را می‌بینند خرامان خرامان راه می‌رود، گویی که رهبر است، ولی در واقع به اشاره مسئولان نظامی اسرائیلی کار می‌کند، به آنها چه احساسی دست می‌دهد؟ گذار از مرحله تلاش برای بودن به مرحله آزادسازی و حرکت و

پیروزی، به تغییر کیفی شناخت و آگاهی نیاز دارد. نسل ما در این مورد شکست خورده است.

ریائی: اگر تجربه فلسطین را با آفریقای جنوبی مقایسه می‌کنید باید به یاد داشته باشید که کنگره ملی آفریقا با برنامه‌ای برای برقراری حکومتی یکپارچه، غیر نژادی و دموکراتیک مبارزه را آغاز کرد و در جهت مبارزه اش آمادگی داشت تن به هرگونه مصالحه یا امتیازی بدهد، مشروط بر اینکه هدف نهایی اش زیر پا گذاشته نشود...

سعید: یعنی آنها از لحاظ استراتژیک بسیار راسخ و از لحاظ تاکتیک انعطاف پذیر بودند؛ وضع ما درست عکس این است.

ریائی: براین اساس، منتقدان می‌توانستند بگویند که شما یکی از حامیان مصالحه از راه مذاکره با اسرائیل بر اساس راه حل دو کشور بودید - که بدین ترتیب ۷۷ درصد از فلسطین برای همیشه به اسرائیل واگذار می‌شد و هیچ امکانی برای تشکیل کشوری یکپارچه و غیر مذهبی وجود نداشت. آیا آنها نمی‌توانند تناقض بین مخالفت کنونی شما را با یک راه حل که می‌گویند نتیجه منطقی چیزی است که شما در گذشته حمایت می‌کردید، ببینید؟
سعید: به تازگی نوشته‌های سیاسی خود را در کتابی گردآوری کرده‌ام و می‌اندیشم پرونده‌ام پاک است. همواره ثابت قدم

بوده ام. نخست، من هرگز چیزی درباره پذیرش فلان اندازه زمین نگفته ام و از نبرد برای به دست آوردنش سخن نرانده ام.

دوم، همواره اعتقاد داشته ام که هیچ طرفی راه حل نظامی ندارد. از این رو، به همه دلایل ساختاری، بین المللی، ایدئولوژیک و فرهنگی در این راه نوعی بن بست وجود دارد و تنها جهت حرکت به جلو، مذاکره بین دو طرف برای دستیابی به توافق سیاسی است. ولی همواره تاکید کرده ام که موافقت نامه باید بین دو طرف با شرایط مساوی باشد، پس اگر ما در ۱۹۴۸ سرزمینی را از دست دادیم، معنایش آن نیست که فلسطینی ها دیگر نتوانند به آنجا بازگردند. ما هنوز نمی دانیم چه تعداد از فلسطینی های جابجا شده در ۱۹۴۸ خواهان بازگشت هستند. ما، مثل همه کارهای دیگر، هرگز زحمت فهمیدن این موضوع را بخود ندادیم. غرامت نیز مطرح است و من هرگز اعتقاد به فراموش کردن آن نداشته ام. اگر ما سرزمین را از دست داده ایم، پس اسرائیل باید توانش را بدهد.

سوم، من همواره از ایجاد دو کشور با حقوق مساوی برای اتباع هر یک و مرزهای آزاد پشتیبانی کرده ام. من هوادار حاکمیت فلسطینی و حاکمیت اسرائیلی هستم که با یکدیگر تعامل داشته باشند و شاید سرانجام روزی بتوانند وضعیتی شبیه کانتونهای

سوئیس پدید آورند. این هم به گونه ای بخشی از نظریه برابری و حاکمیت مشترک است. پس، به واقع، من دیدگاه خود را تغییر نداده ام. من هنوز به اندیشه کشوری واحد باور دارم. ولی نمی توانید چیزی به حریف تحمیل کنید، در حالی که برنامه ابتدایی ساف چنین بود - و به آنها می گفت این است آنچه باید داشته باشید. من به انتخاب دموکراتیک اعتقاد دارم، یعنی اگر اسرائیلی ها آن شکل از حکومت را می خواهند که به عقیده من، ملی گرایی به شکل الهام گرفته از مذهب است، در سالهای آینده برای آنها مشکل ساز خواهد شد - هم اینک نوعی جنگ داخلی مستمر بین نیروهای مذهبی و غیر مذهبی در اسرائیل جریان دارد. پس، بگذار آن را داشته باشند. ولی ما هم باید انتخاب خود را داشته باشیم. مسئله زمین، مسئله واقع گرایی و مذاکره ادعایی است که می تواند با عطف به سابق حل شود. اگر من ملک خانوادگی ام را در طالیه از دست داده ام باید اجازه داشته باشم آن را پس بگیرم یا دست کم غرامت مال از دست رفته را بستانم. شگفت آنکه خانه ای که من در آن زاده شدم (خانه پدری)، اینک سفارت مسیحی بین المللی است. که دولت اسرائیل به آنها داده است. حکومت اسرائیل چه حقی دارد این گونه اسوال فلسطینی ها را به دیگری واگذار کند؟ رهبری ما هرگز این

مسئله را مطرح نکرده است. از این رو، فکر نمی‌کنم تغییری در من پدید آمده باشد. می‌پندارم آنها تغییر نموده‌اند، اما من هرگز تغییر نخواهم کرد.

جمهوری اسلامی ایران برخوردار خواهد بود.

بیست و پنج سال پس از لازم‌الاجرا شدن معاهده، در شرایط نوین جهانی و در یک جامعه فراگیر بین‌المللی، تشکیل این کنفرانس که با حضور ۵ کشور اعلام شده دارنده سلاح هسته‌ای و افزایش قابل ملاحظه اعضای معاهده متمایز گردیده، حقیقتاً فرصت منحصر به فردی را برای بازنگری عملکرد این معاهده و اخذ تصمیم در خصوص تمدید آن فراهم آورده است.

این کنفرانس فرصت مغتنمی است تا در جهت تقویت معاهده و رژیم عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای در کلیه ابعاد آن و در نتیجه، تحکیم صلح و امنیت بین‌المللی اقدام کرد.

اینک، با گذشت دوره جنگ سرد و رقابتهای دو قطبی، ایجاد شالوده‌ای استوار برای امنیت جهانی ضرورتی تام یافته است، شالوده‌ای که باید به طور کامل تهدیدات هسته‌ای را تخفیف بخشیده، از میان بردارد.

در اوج جنگ سرد و در شرایطی که احساس خطر ناشی از تهدید هسته‌ای اثرات فراگیری در روابط بین‌الملل داشت، معاهده عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای به عنوان یکی از ارکان اصلی امنیت بین‌المللی و نیز به مثابه عاملی جهت تخفیف بخشیدن به این

کنفرانس بازنگری و تمدید معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای

متن سخنرانی دکتر علی اکبر ولایتی در نیویورک،

سازمان ملل متحد، ۲۰ آوریل ۱۹۹۵

آقای رئیس،

در آغاز مایلم صمیمانه‌ترین تبریکات خود را به مناسبت تصدی ریاست کنفرانس «بازنگری و تمدید معاهده عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای» در ۱۹۹۵ ابراز دارم. خوشوقتم از اینکه سیاستمداری برجسته از کشور دوست، سریلانکا، ریاست این کنفرانس را برعهده گرفته است.

اطمینان دارم که در پرتو مهارتهای سیاسی گسترده و آگاهی بارز جناب عالی در زمینه دیپلماسی چندجانبه و مسائل خلع سلاح، این کنفرانس به نتایج بااهمیتی دست خواهد یافت. در شرایطی که مسئولیت ریاست کنفرانس را برعهده دارید، مایلم به جناب عالی اطمینان دهم که از حمایت کامل هیئت